از پارسی نویسان برون مرزی

خواجه اف، شاه منصور

بعضی از مصدرهای باب تفعّل و تفاعل را که اعراب آخرش را به‏ «یاء»می‏نویسند و تلفظ می‏کنند،فارسی‏زبانان به الف تلفظ می‏کنند که می‏توان آن‏ها را به الف هم نوشت.مانند تمنّی(تمنّا)،تماشی‏ (تماشا).این حرف گاهی در آخر اسم‏های منصوب تنوین‏دار می‏آید، که در فارسی با صرف‏نظر کردن از تنوین،آن‏ها را به صورت اولیه‏ی‏ خود یعنی« a? »تلفظ می‏کنند،مانند«ابدا و عمدا»که به صورت‏ «ابدا و عمدا»هم تلفظ می‏شود.

با الف مقصور عربی در خط و زبان فارسی باید مانند الف‏های‏ آخر کلمات فارسی رفتار شود.یعنی اگر بخواهند مضاف یا موصوف‏ قرار گیرند،پس از آن‏ها باید«یاء اضافه»بیاوریم،مانند عصای‏ موسی و تمنّای وصال و عصای کوتاه و تمنّای دلپذیر.و اگر بخواهند یاء وحدت یا نکره یا نسبت یا مصدری در آخر بیاورند،ما بین آن‏ها و حرف«ی»یک حرف«یاء میانجی یا یاء وقایه»می‏آورند،مانند عصایی و تمنّایی و فضایی...

این دو بخش می‏بایست قبل از حرف«آ»قرار می‏گرفت که‏ آمیزه‏یی‏ست از همزه و حرف صدادار الف( a? )و[البته این بنده نسبت‏ به کتابی با عنوان فرهنگ بزرگ بسیار مختصر نوشتم‏].

امّا از نظر ترتیب مصوّت‏ها،بایست به این ترتیب عمل می‏شد که مصوّت( a )قبل از مصوّت( o )و مصوّت( o )قبل از مصوّت( e ) می‏آمد.و به همین ترتیب مصوّت( a? )قبل از مصوّت( u? )و مصوّت‏ ( u? )قبل از مصوّت( i )واقع می‏شد.چون ترتیب الفبای فارسی چنین‏ است:الف،ب،...و...ی.در صورتی که در این فرهنگ چنین اعمال‏ نشده است و مثلا در حرف«م»می‏بینیم که این کلمات به این‏ ترتیب آمده است:«مری»،«مری»،«مری».درحالی‏که در مورد مصوّت‏های بلند«ما»قبل از«مو»و«مو»قبل از«می»آمده‏ است.البته گاهی این ترتیب هم در این فرهنگ به هم خورده است‏ که نشان از بی‏سامانی کار دارد که در موقع خود تذکر خواهم داد.

در آغاز بخش الف در این فرهنگ چنین آمده است:سومین‏ نشانه‏ی نوشتاری از الفبای فارسی،الف‏[یعنی حرف دوبخشی‏ «آ»را حرف اول و همزه(-ء)را حرف دوم حساب کرده‏اند]در آغاز کلمه نشانه‏ی همخوان(-حرف بی‏صدا)همزه است که با یکی از واکه(-حرف صدادار)های کوتاه تلفظ می‏شود.مانند:[توجه کنید که در این فرهنگ همه‏جا پس از کلمات مانند و مثل دو نقطه‏ گذاشته‏اند که احتیاجی به این کار نیست،یا مانند و مثل را می‏نویسند و یا دو نقطه می‏گذارند]ابر،اسم و اردک.در وسط و آخر کلمه،نشانه‏ی واکه‏ی بلند(-حرف صدادار بلند) a? است،مانند:دارا، یا کرسی همزه مانند:مسأله و منشأ.در حساب ابجد[ما ترکیبی‏ به نام حساب ابجد نداریم،آن‏چه معمول است حساب جمّل است نه‏ حساب ابجد]نماینده‏ی عدد یک است.

بقیه‏ی مطالب این فرهنگ از همین دست است که ان شاء اللّه در مقالات بعدی-به جهت این‏که در آینده این فرهنگ اصلاح شود- آن‏ها را نشان خواهم داد.

در فاصله‏ی سیزده ماهی که از انتشار ماهنامه‏ی حافظ می‏گذرد،به‏طور متوسط هر ماه سی/چهل نامه،مقاله،شعر و داستان از پارسی‏زبانان برون‏مرزی دریافت داشته‏ایم.این آثار نوشتاری-اعم از آفرینشی(شعر/داستان)،ترجمه و نقد و تحلیل-همه به جای خود ارزشمند و قابل استفاده‏اند،النهایه‏ نظر اکثریت شورای سردبیری تا این تاریخ بر این بوده است‏ که حتی الامکان برگ‏های محدود ماهنامه‏ی حافظ را باید علی الاصل در فضای فرهنگی حاضر ایران در اختیار نویسندگان و شاعران درون‏مرزی گذاشت که اغلب تریبونی‏ دیگر ندارند،درحالی‏که قلم‏های گویشوران پارسی در افغانستان و تاجیکستان و...در بخارا به کوشش علی دهباشی‏ بروز و ظهور کافی دارند و قلم‏های مهاجر ایرانی هم در آن سوی آب،با امکانات و تسهیلات و آزادی بیش‏تری که‏ دارند،خود می‏توانند نیک از عهده‏ی نشر آثار خود برآیند.

ما با احترام به رأی اکثریت شورای سردبیری،تاکنون این‏ مشی را ادامه داده‏ایم،امّا به تصویب شورای سردبیری بنا شد از آغاز سال جدید،اولا از شاعران و نویسندگان برون‏مرزی، بدین‏وسیله پوزش‏خواهی کنیم و ثانیا،از خوانندگان خود به‏طور عام و از مشترکان مجله به‏طور خاص نیز نظرخواهی کنیم که‏ آیا خطمشی موجود مجله را تأیید می‏کنند یا ترجیح می‏دهند که به قلم‏های مهاجر نیز برای عرض وجود فرصت مساوی‏ داده شود؟اکنون،برای فتح باب،نامه‏یی را که یک هم‏زبان‏ تاجیک(یعنی آقای منصور خواجه‏اف)به ما فرستاده‏اند،عینا چاپ می‏کنیم و خوانندگان را به بعضی تفاوت‏های واژگانی و نحوی توجه می‏دهیم:

«دو شماره از مجله‏ی حافظ به منزل غریبانه‏ی من‏ هم‏چون پاره‏ی نور وارد شدند و خانه‏ام یوسف‏شان گشت.من‏ به دست‏اندرکاران و مسؤولین نشریه،بویژه به جناب آقای‏ پروفسور امین،هزاران سپاس و درود می‏گویم و از جانب مردم‏ تشنه‏ی کلام پارسی دست‏شان را می‏فشارم و در امر توفیق‏ روزافزون و کامیابی‏های نو به نو ایجادی نیروی قوی را از خداوند منّان برایشان می‏خواهم.

ای کاش حافظ دسترس هم‏وطنان من بودی و آنان به‏ ایران و بزرگان آن،بویژه خواجه حافظ که مجله‏ی مذکور موسوم به نام این سپه‏سالار شعر است،دسترسی می‏داشتند، هنوز هم در دیار ما در زیر بالین کودک دیوان حافظ می‏گذارند، با نیّتی که کاش مثل خواجه‏ی شیراز عندلیب شیرین‏سخن‏ گردد.در تاجیکستان به‏ندرت می‏توان نفری را پیدا نمود که از حافظ بلبل باغ معانی غزل و یا چند غزل را از حفظ نباشد و هر نفری که آرامگاه او را زیارت نماید،هم‏چون حاجی احترام‏ می‏گذارند...

می‏خواهم حافظ مثل غزل‏های دل‏آشوب حافظ شیرازی‏ جاودان و پایدار بماند.

با دعا،شاه منصور خواجه‏اف-تاجیکستان»